

بررسی ادله عقلی اثبات امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

مهدی حاجیان

سخن از مصلح جهانی، منجی نهایی، امام عصر، صاحب الزمان و مهدی موعود -عجل الله تعالی فرجه- الشریف - سخن از آینده روشن و مرحله کمال و غایت تاریخ بشریت است و لذا عجیب نیست که شیعیان چنین به این موضوع ارج نهند و گذشته از دلداگی به آن امام -عجل الله تعالی فرجه- که عموم شیعیان به آن حضرت دارند، دانشمندان شیعی بکوشند با استدلال و برهان وجود آن منجی نهایی را اثبات کنند. قرون متمادی از غیبت امام زمان می‌گذرد و در طول این زمان، شیعیان کتب و رساله‌های فراوانی را در این باب نگاشته‌اند.

تا به امروز، علمای شیعی و اهل سنت صدها کتاب و رساله مستقل با عناوین مختلف که موضوع همه آنها «امام مهدی -عجل الله تعالی فرجه- است نگاشته و به یادگار گذاشته‌اند. این کتب به چند دسته تقسیم می‌شوند؛ برخی به روایاتی می‌پردازند که در این خصوص از پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است؛ نظیر کتاب «الغیبه» شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی یا کتابی دیگر به همین نام از شیخ طوسی (ره). برخی از این کتب فهرست نام کسانی است که از شیعه یا اهل سنت به آن حضرت اعتقاد دارند؛ نظیر «کشف الاستار» محدث نوری. برخی کتب نیز به داستان کسانی که آن حضرت را مشاهده کرده‌اند می‌پردازند. اما برخی نیز به ادله عقلی اثبات آن حضرت پرداخته‌اند که در کتب کلامی و حدیثی شیعه نظیر *تجربید الاعتقاد* خواجه نصیر طوسی آمده است.

جلد نخست کتاب آیت الله امامی کاشانی با عنوان «خط امان، پژوهشی در موعود/ادیان» به ادله عقلی اثبات وجود امام زمان می‌پردازد که شاید تا به امروز هیچیک از علمای شیعه این تعداد برهان را گردآوری نکرده است. ادله‌ای که ایشان برای این مطلب آورده‌اند از این قرار است: دلالت فطرت بر وجود امام و مصلح جهانی؛ اسمای حُسنای الهی و تجلی آنها در انسان کامل؛ برهان لطف؛ برهان عنایت؛ برهان استقراء؛ برهان آینده بشریت از دیدگاه فلسفه تاریخ. این براهین همگی کاملاً رنگ فلسفی داشته و آیت الله امامی کاشانی کاملاً ترتیب مقدمات و ضوابط منطقی استدلال را رعایت کرده‌اند و از نوع کتب کلامی-عقلی شیعی است که رو به فلسفه دارد.

در این مقاله قصد بر آن نیست که به تشریح این ادله بپردازیم بلکه هدف پاسخ به سوالی است که چه بسا مطرح شود و لازم است پاسخی در خور برای آن یافت.

سؤالی که ممکن است پیش آید آن است که این استدلال‌های عقلی و فلسفی به چه کار می‌آید؟ موضوع مهدویت برای خود شیعیان که آشناست و چنان در ذهن و ضمیر آنان رسوخ یافته و ریشه گرفته است که به نظر می‌رسد بحث پیرامون آن جز تکرار مکررات نخواهد بود. به عبارت دیگر خود شیعیان به دلیل اعتقاد همه‌جانبه نیازی به این ادله ندارند پس می‌ماند که مخاطب این استدلالها غیر شیعیان باشند.

اما مسلمانان اهل سنت نیز وجود فعلی و حاضر آن امام را بر نمی‌تابند و از این جهت بین شیعه و سنی اختلاف وجود دارد و لذا به این براهین نیز وقتی نهند خصوصاً که بر مباحثی مبتنی است که محل اختلاف شیعه و سنی است. معلوم است که چنین ادله‌ای نمی‌تواند برای غیر شیعی مفید و اثبات کننده باشد.

جوابی که از این سوال به نظرم می‌رسد و به گمانم پاسخ مناسبی است از این قرار است: باید دید اساساً هدف از اثبات چیست و آیا این نوع استدلالها تنها برای اثبات بکار می‌روند و تنها بع این کار می‌آیند که وجود موضوعی را معلوم کنند و یا آنکه هدف و غایت دیگری را دنبال می‌کنند و باید با نظر دیگری به آنها اندیشید و ملاحظه کرد.

برای توضیح مقصود بهتر است مثالی بزنیم و با ملاحظه این مثال به پاسخ رسید. در فلسفه براهین متعددی برای اثبات وجود خدا اقامه شده و هر فیلسوفی استدلال تازه‌ای را به مجموعه قبلی افزوده است. از برهان حرکت و محرک نخستین ارسطو تا برهان اسد و اخصر فارابی؛ وجوب و امکان ابن سینا و بالاخره برهان صدیقین حکمت متعالیه ملاصدرا همگی براهینی اند که به اثبات خدا می‌پردازند.

اما این همه استدلال به چه کار می‌آید و چرا هر فیلسوفی در صدد بیان استدلال تازه‌ای برای اثبات خدا است؟ مگر در برهان محرک نخستین ارسطو که قدیمی‌ترین برهان فلسفی به این منظور است اشکالی وجود داشت و آیا مگر برهان ارسطو نمی‌توانست خدا را اثبات کند که نیاز به ادله تازه‌ای بود؟ به بیان بهتر، چه تفاوتی میان این براهین وجود دارد که بایستی در هر نظام تازه فلسفی برهان تازه‌ای اقامه شود؟

به اعتقاد فلاسفه، نه در برهان ارسطو اشکالی وجود داشت و نه ارائه دلایل تازه نشانه آن است که حکمای بعدی آن را قبول نداشته اند زیرا که همه حکمای بعدی معمولاً ادله فیلسوفان قبلی را در کتب خود آورده اند و به حالت تایید آنرا تحلیل کرده اند گرچه نقدهایی را نیز به آن وارد دانسته باشند. بلکه سرّ دیگری در میان است و حکما از این استدلالها هدف دیگری را دنبال کرده اند. نگاهی حتی گذرا به کتب فلسفه اسلامی نمایانگر این موضوع است.

ادله اثبات وجود خدا گذشته از اثبات، خصوصیت تعریفی و توصیفی نیز دارند و در واقع بیانگر اوصاف بنیادین تصور خدا در خداشناسی آن مکتب بشمار می‌رود. هر مکتب با توجه به هستی‌شناسی‌اش و با کمک اصولی که در آن مکتب وجود دارد و مباحثی که در باب وجود مطرح می‌کند توانایی‌ها و امکانات مختلفی برای توصیف حق تعالی به عنوان بالاترین وجود و حقیقت دارا می‌باشند که در هر مکتب و نحله‌ای متفاوت است از این رو توصیفی نیز که از حق تعالی در این مکاتب ارائه می‌شود متفاوت خواهد بود.

فی المثل گرچه برهان محرک نخستین ارسطو وجود عاملی فرا مادی را که جریان طبیعت را در دست دارد را اثبات می نماید اما نهایت قدرت این برهان همین است و توانی بیش از ندارد و مثلاً نمی تواند نسبت حق تعالی را با مخلوقات فرا زمینی و به اصطلاح فلاسفه مجردات و عالم ملکوت معلوم سازد. از این رو، ابن سینا که خود پیرو و طرفدار ارسطو است به اقامه برهان تازه‌ای مبادرت می‌کند و برهان وجوب و امکان را تقدیم می نماید اما این برهان نیز گرچه حقیقتی واجب‌الوجود را اثبات می‌نماید که دارای تمایز اساسی با همه مخلوقات ممکن‌الوجود است اما باز این برهان نیز با اینکه از براهین قبلی بسیار فراتر و کاملتر است اما با پیش رفتن و تعالی فلسفه اسلامی باز اشکالات این برهان نیز معلوم میشود زیرا تقسیم حقایق به واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود خود این شبهه را در ذهن ایجاد می کند که گویی بین حق تعالی و مخلوقاتش فاصله ای و جدایی ای تصور می شود و لذا ملاصدرا برهان تازه ای را با نام «صدیقین» مطرح می کند که مبتنی بر تصور تازه و تبیین جدیدی از علیت با عنوان «فقر وجود» و «امکان فقری» است و توصیفی تازه از تصور خدا مطرح می‌کند که به جای تمایز نهادن میان ممکن و واجب، ممکن را مندک و فانی در حق تعالی به تصویر می کشد.

به این ترتیب نقدی هر حکیمی بر حکمای گذشته آن نیست که برهان قبلی خدا را اثبات نمی کرد بلکه این مطلب است که آن برهان از قدرت و توانایی کافی و صحیح برای توصیف رابطه حق جل و جلاله با خلاق و هستی ماسوی برخوردار نیست.

پس مخاطب براهین اثبات وجود خدا نیز ملحدین و منکرین خدا نیست تا پرسیده شود که تا به حال چند نفر با این براهین مسلمان و معتقد شده اند زیرا اصلاً این برهان‌ها برای اثبات نیستند بلکه خصوصیت توصیفی دارند.

در باب براهین اثبات امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء نیز دقیقاً همین مطلب صادق است. این براهین نیامده اند تا صرفاً وجود آن امام همام را اثبات کنند تا تنها مناسب غیر معتقدین به آن حضرت باشند بلکه بر عکس، مخاطب این استدلال‌ها معتقدین به آن حضرت و مجذوبین آن وجود مقدس است اما نه برای اثبات بلکه برای توصیف آن حضرت و بیان مقام و شأن ایشان در نزد حق تعالی و مرتبه ایشان در عالم وجود.

به این ترتیب، برهان اسماء الحسنی، که سخن از راز آفرینش و کند و کاوش در مسائل هستی‌شناسی، مبدأشناسی و شناخت مظاهر و نمودهای شؤون خداوند و صفات کمالیه اوست با در نظر داشتن آثار اسمای الهی و بررسی حکمت و فلسفه آنها، رابطه جهان هستی و وجود انسان را باز شناخته و تبیین کرده و معلوم می سازد که امام معصوم و در این زمان حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه را به عنوان مظهر تام اسماء الحسنی اثبات می‌نماید.

در برهان استقرا نشان می دهد که آن حضرت وارث سنتی است که همه پیامبران الهی و اولیای ایشان از ابتدای خلقت تا خاتم آن را ادامه داده و بر اساس آن سیر حرکت تازیخ هدایت الهی را رقم زده اند. در برهان عنایت و حکمت، اشکار می شود که امام زمان مظهر جلوۀ همه زیباییها و نقطۀ تعادل خلقت است و نیز هادی انسانها و رهاییبخش جامعه بشری از همه بدبختیها و ستمهایی است که به ان مبتلا است. مقام امام چنان است که گویی امام با یک دست برکات الهی را از آسمان می گیرد و با دست دیگر به اهل زمین هدیه می نماید. دستی که با آن نعم و برکات را از خدا می گیرد جزو نظام احسن و تجلیگاه خدای متعال است و دستی که به سوی زمین دراز می شود در راستای غایت آفرینش و هدف نظام احسن است. بنابراین دو حسن و زیبایی است که دومی اولی را تکمیل نموده و نور علی نور است. پس من و تو و همه معتقدین آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه) مخاطب این براهین هستیم تا با فهمی تازه و نگاهی نو، دوباره به آن حضرت تمسک کنیم نکند تا با انکار مقام واقعی آن حضرت از زمره کسانی باشیم که مصداق این کلام رسول الله صلی الله علیه و آله اند که «من مات و لا یعرف إمام دهره حیا مات میتة جاهلیة» (۱) [هر آنکه بمیرد و در زندگانش امام زمانش را نشاسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است] زیرا شناخت ایشان به دانستن نام و نشان نیست بلکه به شناخت مقام واقعی و منزلت والای ایشان است.

پانوشت:

۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۵، (ذکر ولایه الأئمة)